

راسخان در علم و تأویل مکتبی

گفت‌وگو با لطف‌الله میثمی - بخش پنجم

بخش اول «راسخان در علم و تأویل مکتبی» در شماره ۴۴ نشریه درج شد که عناوین آن عبارت بود از:

- ایمان به خدا از ارکان شناخت راسخان در علم است.
 - راسخان در علم، قرآن را خدا نمی‌گیرند، بلکه آن را مخلوق و از جانب خدا می‌دانند.
 - تقدم ایمان بر شناخت، متدلوژی راسخان در علم است.
 - در نظام آیه‌گرا، پدیده‌ها آیه‌اند، نه جزء یا کل.
 - ایمان علمی و شهودی برتر از ایمان اولی و فطری است.
 - راسخان در علم حضور محکم را در متشابه می‌بینند.
 - راست‌بینی و راست منشی از ویژگی‌های راسخان در علم است.
 - ویژگی راسخان در علم ثبات در عین حرکت است.
 - راسخان در علم دارای کمال نسبی یقین‌آور یا اطمینان‌آور می‌باشند.
- در این شماره بخش دوم آن گفت‌وگو از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد و شامل محورهای زیر است:
- ویژگی راسخان در علم، وحدت بینش و متدلوژی آنهاست.
 - تزکیه از ارکان متدلوژی الهی است.
 - شیعه شبکه تزکیه‌شده‌ای است که می‌خواهد قرآن را تحقق دهد.
 - دعامندی روش راسخان در علم است.
 - تأویل راسخان در علم، برگشت تنزیل و به عبارتی قرآن صاعد است.
 - حرکت راسخان در علم، هدفدار، سمت‌دار و متضمن مقصود است.

برای پیگیری مطلب رجوع شود به: تفسیر «پرتوی از قرآن» از صفحه ۳۴ - ۷ جلد سوم، آیات یکم تا دهم سوره آل عمران و همچنین مقاله «یادی از یادآوران عرصه روشمندی» شماره ۳۷، «زمان در متن دین» شماره ۴۰، «تأویل بافی کج دلانه و تأویل» شماره ۴۱، «زمان زدگی یا سوارشدن بر زمان» شماره ۴۳ و «راسخان در علم و تأویل مکتبی، شماره ۴۴ چشم انداز ایران».

ا مرحوم طالقانی می گویند: «راسخان چون در یک شعاع مستقیم رسوخ می یابند نه از زوایای محدود و مختلف، اختلافی ندارند»، ممکن است درباره این فراز توضیح دهید؟

ف مرحوم طالقانی معتقدند راسخان در علم در برداشت ها و فهم دینی شان وحدت نظر دارند، چرا که همه با یک روش واحد با قرآن برخورد می کنند و همه از در ایمان - به هستی که نیستی در آن گذری ندارد - وارد قرآن می شوند (آما به کل من عند ربنا). نکته ای که مرحوم طالقانی به آن اشاره کرده اند این است که انبیا جریان واحدی بوده و در برداشت های دینی شان از دیدگاه واحدی برخوردار بوده اند. (۱)

ا حال با این دید، وجود بعضی اختلافات در ادیان چگونه تبیین می شود؟

ف توضیح این که انبیا همه با ملاک خدا و مبنا گرفتن او، با پدیده ها برخورد می کرده و هریک از آنها این اصل واحد را در بستر زمانی و مکانی خویش تنزیل داده و به روز درآورده اند و به همین دلیل به ظاهر در میان ادیان اختلاف وجود دارد، اما نه تنها هیچ کدام از آنها ضد دیگری نبوده بلکه یکدیگر را بارور نموده و غنا بخشیده اند. هر پیامبر در طول رسالت خود پیامبرتر شده و با این تبیین جریان انبیا در عین ثبات و پایداری نسبت به هم دارای تکامل و تحول نیز هست. در سوره بقره، آیه ۲۸۵ چنین آمده است: «أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَنْفُرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ...» یعنی ایمان آورد رسول به آنچه از جانب پروردگارش بر او نازل شد و مؤمنان نیز ایمان آوردند به خدا و ملائکه و کتاب های او و پیامبرانش و فرق نگذاریم بین احدی از پیامبرانش و گفتند شنیدیم و فرمان بردیم، آموزش تو را می طلبیم و بازگشت به سوی توست.

در این آیه، تسلیم در برابر امر خدا، استغفار، نیاز به تزکیه و ایمان به هدفداری جهان، بازگشت همه چیز به سوی خدا و تمام گردیدن ها و تحولات در جهت او، از جمله اصول و محکومات ذکر شده است که تمام انبیا و مؤمنان روی آن وحدت نظر داشته و دارند. منتها شکل تحقق این اصول در شرایط مختلف متفاوت بوده است. برای نمونه؛ نماز که جوهره آن نیایش و پیوند با خداست، در سیر تمام انبیا وجود داشته اما شکلش متفاوت بوده و مرتب بارور شده تا به نماز کنونی و بهتر بگوییم اقامه صلاه یا قیام به محتوای آن رسیده است.

ا یکی از نظراتی که در حال حاضر در جامعه مطرح است، این است که دین به خودی خود واجد اختلاف نیست، اما فهم دینی بشر واجد اختلاف می‌باشد. بنابراین امکان دستیابی به وحدت اصولی در زمینه برداشت‌های دینی وجود ندارد و بهتر است برای حل مسائلمان سراغ علم برویم.

طبق این نظریه؛ بشر قدرت درک صحیح دین را ندارد و برداشت‌های او مشروط به شرایط زمانی و مکانی‌اش می‌باشد و کسی نمی‌تواند ادعا کند که فهم دینی او صحیح، کامل و منطبق با مبادی دینی است و به همین دلیل برداشت‌های دینی نمی‌توانند اطمینان‌آور و الزام‌آور باشند، از این رو امکان دستیابی به وحدت اصولی در زمینه برداشت‌های دینی نیز وجود ندارد. در این نظریه، به اختلاف‌نظرهای دینی اصالت داده شده و برای آن تبیین ایدئولوژیک نیز آورده می‌شود و نتیجه طبیعی این تفکر به اینجا می‌رسد که چون امکان استفاده از دین و راهنمای عمل قراردادن آن برای حل مسائل کنونی بشر وجود ندارد، بهتر است آن را کنار گذاشته و برای حل مسائلمان سراغ علم (Science) برویم. در رابطه با این نظر باید گفت آیا پیامبران و ائمه هدی تحقق کامل دین در زمان خودشان نبوده‌اند؟ پیامبر در حدیث ثقلین، بر این امر تأکید می‌کنند که قرآن و عترت از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند، یعنی همواره یک قرآن ناطق وجود دارد که حامل وحی است. با اعتقاد به این امر و این که انبیا قانون‌مندی جدا از سایر انسان‌ها نداشته و آنها نیز از طریق «أما به کل من عند ربنا» به رسوخ در علم دست یافته‌اند و ما نیز به پیروی از آنها می‌توانیم به مراتبی از علم الهی دست یابیم، به این نتیجه می‌رسیم که امکان درک صحیح و منطبق بر دین وجود دارد و به قول مرحوم طالقانی وقتی رسوخ در یک شعاع مستقیم و با منطق «أما به کل من عند ربنا» انجام شود، وحدت نظر در برداشت‌های دینی هم به دست خواهد آمد.

ا در چه شرایطی می‌توان در برداشت‌های دینی به وحدت نظر رسید؟

به نظر می‌رسد برای کسب وحدت‌نظر در برداشت‌های دینی به سه شرط اساسی نیاز است: اول تزکیه، دوم متدلوژی واحد قرآنی و سوم مشورت. **تزکیه:** تزکیه به این معناست که انسان خودش را به قول مرحوم طالقانی در معرض وحی قرار دهد و تسلیم خدا و وحی و هدفداری جهان و تاریخ شود.

متدلوژی واحد قرآنی: یعنی متدلوژی قرآن را راهنمای عملمان قرار دهیم، چرا که قرآن را با متدلوژی الهی می‌توان فهمید نه با متدلوژی اصطلاحاً بشری، که الزاماً باید از یک دستگاه معرفتی استخدامی بگذرد...

مشورت: به این معنا که بایستی با نیروهای صالح زمان خودمان برخورد کرده و نظرها را مرتباً ارائه دهیم و درصدد باروری و رفع اشتباهاتمان باشیم. در این سیر نظرهای ما مستدل شده و قدرت ارائه دلیل را کسب خواهیم کرد و بهترین شکل برای این امر تشکیلات صحیح، آموزش و گفت‌وگوست که می‌تواند در یک سیر صحیح، نظرات افراد را به سوی وحدت پیش ببرد. اگر فرد یا جریانی صادقانه سعی کرد در راستای تحقق این اصول حرکت کند اما اشتباهاتی هم داشت باید آنها را به حساب حد و توان تاریخی‌اش گذاشت. مثال تنزیل یافته آن، جوانان مسلمان و پیرو قرآنی هستند که روی برخی از آیات و سوره‌ها در سخت‌ترین شرایط به وحدت رسیدند و بدان عمل کردند و به حق تعالی پیوستند و اینان علیرغم وحدتی که در متدلوژی داشتند، به علت ضعف‌ها و عدم انسجام‌هایی که در بطن متدلوژی‌شان وجود داشت، ضرباتی هم خوردند. به نظر می‌رسد چنین اشتباهاتی که با وجود صداقت و مشورت رخ داده، ناشی از توان تاریخی‌شان است.

ا بعضی می‌گویند همین اختلاف نظرهای موجود بین علما دلیلی است برای این که برداشت‌های دینی ما نمی‌تواند واحد شود و به سوی وحدت حرکت کند.

£ در اینجا باید بپرسیم که آیا تمام علمای ما واجد این سه شرط هستند؟ آیا همه آنها در سیر تزکیه می‌باشند؟ آیا با متدلوژی واحدی با قرآن برخورد می‌کنند و این متدلوژی مبنای صحیح و الهی داشته و قدرت حل اختلافات را دارد؟ و آیا مشورت و تبادل نظر نیز با یکدیگر دارند؟ پس اگر چنین نیست نمی‌توان به اختلافات موجود اصالت داد.

ا به هر حال اختلاف در برداشت‌های دینی یک واقعیت است، اما پرسش این است که چگونه باید با آنها برخورد کرد؟

£ نکته‌ای که در اینجا باید روی آن تأکید کرد، این است که میان اصالت‌دادن به اختلافات، با قبول واقع‌بینانه آنها فرق هست. درست که فهم دینی ما ناقص است ولی این نقص‌ها و اختلاف‌ها حد بشر است و اصالت ندارند و در هر مرحله تاریخی این حدود شکسته شده و راه برای درک بالاتری از دین باز می‌شود. اما اگر به این نقص‌ها اصالت دهیم، می‌گوییم بشر اصلاً قدرت تحقق دادن دین را ندارد و پیروان ادیان هیچ‌گاه نمی‌توانند به وحدتی اصولی در رابطه با برداشت دینی‌شان برسند، چون هیچ‌کدام قدرت درک صحیح دینی را ندارند. اصالت دادن به حد، با برخورد صبورانه در جهت رفع حدود، تفاوت دارد.

ا ولی می‌بینیم در شرع رایج به حدود انسان اصالت داده می‌شود و حتی رعایت آن، حکم واجب تلقی می‌شود، مثلاً می‌گویند که اگر جان انسان در معرض خطر بود، واجب است دروغ بگوید.

£ اگر دروغ‌گویی واجب باشد، دیگر توبه از آن هم لزومی نخواهد داشت. در تفسیر مرحوم طالقانی نیز آمده است اگر انسانی در شرایط اضطرار قرار گرفت و بنابراین لغزشی از او سر زد، خداوند هم غفور است و هم حلیم، هم آمرزش‌گر و پوشاننده است و هم این که صبر می‌کند که ما با بالا بردن توان خود، توبه کرده و دیگر دچار چنین لغزشی نشویم. برای نمونه؛ در زمان شاه، رسمی وجود داشت که وقتی کسی زیر شکنجه ساواک می‌رفت، به خودش حق می‌داد که برای لوندادن افراد، رد گم کردن و کم کردن فشار شکنجه دروغ بگوید. یکی از مجاهدین به نام «مراد نانکلی» برخلاف این رسم عمل کرد. وقتی او را زیر شکنجه برده و پرسیده بودند که اسلحه را از کجا گرفته‌ای، گفته بود: می‌دانم اما نمی‌گویم و حتی برای حفظ جانم حاضر نشده بود به دشمنش هم دروغ بگوید که بالاخره در اثر شدت شکنجه به شهادت رسید. دیدن چنین فردی، دیگران را خیلی متحول کرد. تا آن زمان به حفظ جان و شکنجه و بازجو اصالت داده می‌شد و معتقد بودند که باید دروغ گفت و فقط ائمه می‌توانند در چنین مواردی دروغ نگویند، اما «مراد نانکلی» برای ما نقطه‌عطفی شد و نشان داد که ما هم می‌توانیم مثل ائمه باشیم و دروغ نگوییم اما به شرطی که نترسیم و برایمان مسئله شکنجه حل شده باشد. پس این که در آموزش‌های رایج به نارسایی‌ها و حدها اصالت می‌دهند و دروغ را در پاره‌ای موارد واجب می‌شمردند درست نیست، چرا که به تدریج یک روحیه عافیت طلب و سازشکار را در انسان جا می‌اندازد.

مرحوم طالقانی در این برداشت سیر راسخان در علم را سیر تکاملی و باروری بیان کرده‌اند. راسخان در پرتو ایمان به الله و هدایت قرآن و ارجاع متشابهات و محکمات به خدای آفریدگار، همواره در حال شکستن اضلال و تصویرهای نادرست خویش بوده و به سوی اصول و حقایق پایدار پیش می‌روند که مبنای حرکت و تحولات پدیده‌ها هستند. به بیان دیگر؛ راسخان در علم تحول و تکامل دارند و هرچند برداشت‌های جدیدشان از برداشت‌های گذشته‌شان متفاوت است، اما در راستای باروری آنهاست.

ا لطفاً نمونه‌هایی در این رابطه بیان کنید تا بحث شفاف شود.

£ در روایت داریم که تفسیر واقعی و کامل سوره توحید نزد امام زمان (ع) است و ایشان می‌توانند این سوره را به‌طور کامل تفسیر نمایند. در این صورت؛ آیا برداشت‌ها و تفسیرهایی که امام علی (ع) کرده‌اند مغایر با امام زمان است؟ اگر ما هم خودمان را در معرض وحی قرار دهیم و تسلیم خدا باشیم، برداشت‌هایمان ۱۸۰ درجه با امام زمان متفاوت است؟ خیر این سیر، یک سیر باروری است. ویژگی امام زمان این است که هم از بُعد جهان‌بینی و هم جهان‌شناسی قدرت تأویل کامل قرآن را دارد و ما نیز به‌طور نسبی در انتظار ظهور آن حضرت، این کار را انجام می‌دهیم.

در مورد ائمه نیز همین مثال وجود دارد. ائمه ما در عین این که همه دارای اصول واحدی بوده‌اند اما برای تحقق و تنزیل این اصول در ظرف زمانی خودشان، خطمشی‌های متفاوت با یکدیگر اتخاذ کرده‌اند که در عین این که با هم منافات ندارند، بارور کننده یکدیگر نیز می‌باشند.

برای نمونه؛ خوب است به تاریخ معاصر ایران نیز نگاهی بیندازیم؛ در ابتدای انقلاب، تبیینی نسبت به انقلاب مشروطه وجود داشت و گفته می‌شد انگلیسی‌ها مشروطیت را به‌پا کرده‌اند و آن‌گاه به یکسری حدود و نقص‌هایی که در انقلاب مشروطه وجود داشته است استناد می‌شد. اما اگر با متدولوژی صحیح، تاریخ را بررسی کنیم، درمی‌یابیم انقلاب مشروطه نه‌تنها به بیگانگان وابسته نبود بلکه حرکتی اصیل و عدل‌طلبانه در راستای مبارزه با سلطنت موروثی و گامی به سوی حاکمیت مستضعفین بوده است. در آن شرایط، نفی کامل سلطنت، نه در توان مردم بوده و نه علما برای چنین کاری انسجام لازم را داشته‌اند. به همین دلیل؛ شعار اصلی نهضت، مشروط نمودن سلطنت می‌شود نه نفی آن. علما و رهبران مشروطه با گنجانیدن ماده‌ای در قانون اساسی، برای آیندگان راه را باز گذاشتند تا بتوانند انقلاب آنها را بارور کنند. در این ماده آمده است: «سلطنت موهبتی است الهی که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه تفویض می‌شود.» از این‌رو در سیر رشد مردم و قیام‌ها و نهضت‌هایی که انجام شده از جمله قیام میرزا کوچک خان و حرکت مدرس و نهضت ملی کردن نفت و ۱۵ خرداد و... کم‌کم توان مردم بالا رفته و به مرحله‌ی نفی کامل سلطنت رسیدند و به موجب همان اصل قانون اساسی، مردم توانستند رأی خود را پس گرفته و شاه را از سلطنت خلع کنند. یعنی نفی سلطنت و ایجاد انقلاب اسلامی، طبق قانون اساسی مصوبه مشروطه، حرکتی است که کاملاً قانونی محسوب می‌شود. حال اگر ما توان تاریخی مردم و علما را در انقلاب مشروطه در نظر گرفته و مشابهات این انقلاب را به محکومات و به خداجویی و خدای مردم ارجاع می‌دادیم، با دستاوردهایشان تعالی بخش برخورد کرده و انقلاب اسلامی و نفی سلطنت را بر مبنای باروری آنها تبیین می‌نمودیم. در این صورت سلطنت‌طلب‌ها هم نمی‌توانستند پشت قانون اساسی مشروطه سنگر بگیرند و برای خود طرفداران قانونی بتراشند و به انقلاب، برچسب اغتشاش و بی‌قانونی بزنند. اگر ما تمام حرکت‌های گذشته را به این دلیل که نقطه‌ضعف‌هایی داشته‌اند رد کنیم، در این صورت قیام‌ها و انقلاب‌های بعدی را نیز بی‌ریشه، بی‌بته و بی‌بنیاد کرده و قدرت‌تعالی جریان‌های تاریخی و اجتماعی را از دست خواهیم داد. باید توان تاریخی هر نیرویی را متناسب با شرایط خودش بررسی کرد و سعی در باروری دستاوردهای آن داشت. اگر ما میرزا کوچک‌خان، مدرس، مصدق، طالقانی، حنیف‌نژاد، شریعتی و... را نفی کنیم و بگوییم انحرافی داشته‌اند، دیگر هیچ نیرو و جریان تاریخی باقی نمی‌ماند که بتوانیم با آن پیوند بخوریم. هرکسی صادقانه و جان برکف تلاش کرده و تا آنجا که امکان داشته با جریان‌های دیگر نیز مشورت کرده است، اگر اشتباهی هم دارد ناشی از حدود تاریخی‌اش است و نباید به او برچسب انحراف زد.

۱ مرحوم طالقانی در رابطه با دعای راسخان در علم «ربنا لا تُزِغْ قُلُوبَنَا...» (آل عمران: ۸) ویژگی راسخان را طلب هدایت مستمر و زیغی نشدن قلوبشان دانسته‌اند تا مبدا انحراف و نوسان در قلبشان پدید آید، این فراز را نیز توضیح دهید.

۲ طلب هدایت مستمر برای آن است که بتوانند تأویل مکتبی کرده و آیات را به منافع فردی، گروهی و یا طبقاتی خویش ارجاع ندهند و با اصالت دادن به بدیهیاتی غیر از خدا دچار تأویل زیغی یا کج‌دلانه نشوند. این دعامندی، همان بازتاب و بازخورد ایمان راسخان (أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا) و تحقق نیازمندی و طلب آنان برای تعالی و حرکت به سوی خدا است. (۲)

به نظر می‌رسد اعتقاد مرحوم طالقانی چنین است که انسان بایستی خود را از طریق تزکیه در معرض وحی قرار دهد. یعنی تسلیم خدایی شود که قرآن را نازل کرده و با این مبنا با آیات قرآن برخورد نماید. حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِّبَ بِهِ» یعنی به راستی قرآن را کسی درک می‌کند که مورد خطاب آن باشد. برخی از این حدیث؛ چنین استنباط نموده‌اند که درک قرآن تنها در انحصار پیامبر است که مورد خطاب خدا در قرآن بوده است. در این رابطه مرحوم امام خمینی در تفسیر سوره حمد، قرآن را به سفره‌ای گسترده تشبیه کرده‌اند که هر کس به اندازه وسعتش از آن بهره می‌برد. ایشان در رابطه با این حدیث، درک کامل قرآن را از آن نبی اکرم و کسانی که متعلم به تعلیمات او باشند، دانسته‌اند.

انسان دعامند که خواهان تزکیه باشد، در یک سیر تعالی، خودش هم عین ربط به خدا شده و به نسبتی مخاطب خدا و آیات قرار می‌گیرد و چنین انسانی در سیر ابتلائات آیه‌مند شده و جوهر اشیا را درک نموده و در ظاهر اشیا و آیات متوقف نمی‌شود. با این تعریف، مقوله شناخت، ناشی از نیاز و جوشش درونی و معرفت‌طلبی انسان است نه فقط انعکاس جهان خارج در ذهن او. بعضی از مفسران از آنجا که در تفسیر قرآن به خدای خالق آن توجه ندارند، چنین می‌اندیشند که آیات متشابه و محکم از یکدیگر جدا بوده و مفسر باید با ارجاع متشابه به محکم، آن دو را به هم ارتباط دهد و در این رابطه چون خود را به جای خدا می‌گذارند، دچار خود خدایی و غرور و مبنا گرفتن غیر خدا هم می‌شوند. در صورتی که مرحوم طالقانی معتقدند محکم در عمق آیات متشابه حضور دارد و ما از طریق بینش و تزکیه قادر به درک این حضور خواهیم بود. تزکیه ما را به خدا ربط داده و به منطق راسخان که می‌گویند: «أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» نزدیک می‌کند. در اینجا انسان درمی‌یابد که خودش هم جز آیه و نشانه‌ای از خدا نیست و به فطرتش توجه می‌کند و به همین دلیل به انانیت و منیت نمی‌رسد و در این سیر همواره نیازش به خدا افزایش می‌یابد و دعامندتر می‌شود که همین دعامندی جوهر متدلوژی الهی و تأویل مکتبی است. با این تعریف، دعا نیز از حالت فردی خارج شده و نقش تکمیل شناخت را ایفا می‌نماید.

۱ در مقابل این دیدگاه، جریانی در جامعه، قرآن را سراسر منطقی دانسته و درک صحیح از آن را مشروط به استفاده از منطق ارسطو می‌کند و معتقد است که برای درک قرآن باید ذهن و فکری مصون از خطا داشته باشیم و از آنجا که بدیهیات اولیه و منطق ارسطو را مبنای مصون از اشتباه می‌دانند، ذهن متکی بر منطق را ذهنی خالی از اشتباه تصور می‌کنند.

۲ بله، این تفکر معتقد است که حتی مسائل پیش‌یا افتاده و به‌ظاهر بدیهی مثل دو، دوتا چهار تا هم تا وقتی به این مبنا ارجاع داده نشود، اعتبار ندارد. اشکال اصلی این جریان این است که برای آیات، جدا از خداوند خالق آیات، استقلال قائل شده و با ملاک خدا سراغ آیات نمی‌روند و از این رو تسلیم نظم و قانونمندی مستقل از ذهن حاکم بر آیات نمی‌شوند، بلکه می‌خواهند آیات را مطابق با ذهن خود تفسیر و تقسیم‌بندی نمایند و از این رو توان شناخت صحیح قرآن را نیز ندارند. در داستان حضرت آدم (ع) می‌خوانیم ملائک بر آدم سجده کردند. حال این پرسش مطرح است که آیا تمام انسان‌ها حتی اگر طغیانگر و عصیانگر هم باشند، مسجود ملائک‌اند؟ به نظر می‌رسد هرچه تزکیه و دعامندی بیشتر باشد به همان نسبت مسجود ملائک واقع خواهیم شد و سجده ملائک بر آدم مشروط بر این است که انسان تسلیم امر خدا باشد که این سیر متضمن درک اسماء الهی می‌باشد.

همان‌طور که می‌دانیم ملائک یا فرشتگان کارگزاران طبیعت‌اند و سجده ملائک بر انسان متقی، نشان‌دهنده آن است که هر قدر انسان بیشتر به سوی آیه شدن حرکت کند، بیشتر قادر به درک قانونمندی‌های حاکم بر طبیعت است.

آیا اولوالالباب در آیه ۷ سوره آل عمران همان جریان تزکیه‌شده‌ای است که می‌خواهد قرآن را تحقق دهد؟ (۳)

£ به‌نظر می‌رسد اولوالالباب جریان تزکیه‌شده‌ای هستند که نیازمند شناخت کنه اشیا یا جوهر پدیده‌ها هستند، از این رو به رسوخ می‌رسند و از اینجاست که هم‌نوا با راسخان در علم، دست به دعا برمی‌دارند تا به شناخت صحیح از پدیده‌ها و تحقق قرآن برسند.

در حدیث ثقلین، پیامبر (ص) در وصیت به امتش می‌گوید: «أَنْتِ تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلِ بَيْتِي فَإِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا فَإِنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» یعنی من در بین شما دو وزنه و امانت سنگین باقی می‌گذارم. کتاب خدا و عترت و اهل بیت که اگر به آن دو تمسک بجوئید، هیچ‌گاه گمراه نمی‌شوید و این دو هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند تا وقتی که به حوض برسند. بنا بر بیان پیامبر برای دستیابی به هدایت به صراط مستقیم باید هم به قرآن و هم به حامل آن که اهل بیت پیامبر باشد، توجه نمود و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. مرحوم استاد محمدتقی شریعتی در رابطه با حدیث ثقلین بر جدایی‌ناپذیری قرآن از عترت تأکید زیادی داشته و معتقد بودند قرآن را بدون توجه به امامت نمی‌توان درک کرد.

آیا گروه خوارج در تاریخ نمونه این نوع برخورد هستند؟

£ در این رابطه جریانی هم در جامعه صرفاً به قرآن توجه دارد و در واقع به قرآن منهای امامت معتقد است، مثل گروه خوارج که در جنگ صفین فریب قرآن‌های بر سر نیزه معاویه را خوردند و به قرآن ناطق که امام علی (ع) بود، پشت کردند.

آیا جریان دیگری را هم که برعکس آن است، توضیح می‌دهید؟

£ جریان دیگر، جریانی است که به امامت و رهبری بدون قرآن معتقد است و در این رابطه می‌توان به تشکل‌های بشری که به راه انبیا توجه ندارند اشاره کرد. اما آنچه برای ما مشکل‌گشا می‌باشد این است که هم قرآن و هم امامت تزکیه شده و برحق، هردو را مورد توجه قرار دهیم. یعنی قرآن را ملاک قرار داده و شیعه جریان امامت که تحقق‌دهنده کامل آیات بوده و خودشان آیه و عین ربط به خدا شده‌اند، شویم.

آیا تحقق امامت و رهبری با ملاک قرآن چگونه است؟

£ تحقق این اصل در جامعه این است که با ملاک قراردادن خدا و قرآن دنبال امامت صالحی برویم که در جامعه وجود دارد؛ چرا که پیوند با امامت صالح موجب رشد و ارتقای خودمان شده و پاسخگوی نیازمندی ما به امام زمان است. در روایت داریم که امام زمان هنگامی ظهور می‌کنند که آیات قرآن تحقق یافته و ظاهر شوند، یعنی مردم حامل آیات شده و توانشان بالا رفته باشد و تا وقتی که آیات قرآن مهجور باشند، امام زمان نیز ظهور کامل نخواهند داشت. پس حرکت در جهت تحقق آیات، پیوند خوردن با امامت صالح را نیز دربردارد.

اگر در سیر زندگی مرحوم طالقانی نیز دقت کنیم، می‌بینیم ایشان این حدیث را تحقق داده‌اند، چرا که از سویی چهل سال مداوم روی تفسیر قرآن پیگیری داشته‌اند و از سوی دیگر در هر مقطع زمانی با جریانات صالح و اصیل پیوند می‌خوردند و اهل مبارزه و سازماندهی نیز بوده‌اند و به همین دلیل، توشه‌گیری‌های ایشان زنده و حرکت آفرین است. در حال حاضر نیز می‌بینیم که مشکل جامعه ایران را همین هماهنگی قرآن و مبارزه حل می‌کند، نه کار کارشناسی صرف. نه تمرکز قدرت می‌تواند مشکل ایران را حل کند، نه قرآن بدون تحقق و مبارزه. راسخان در علم و اولوالالباب نیز، هم خدا و به اعتبار او قرآن را مبنا قرار داده و هم به دنبال تحقق آن در جامعه می‌باشند.

آیا می‌توان گفت قرآن از انسان و حامل آن جدا نیست؟

£ بحث کلیدی همین است که قرآن از انسان و از حاملش جدا نیست. قرآن، کتابی متعلق به راه بشر اصطلاحی نیست که قابل تحقق و عینیت نباشد. مارکس می‌گفت: "من مارکسیست نیستم." یعنی خودش را هم تحقق کامل مارکسیسم نمی‌دانست و مکتبش حامل نداشت، چرا که مارکسیسم از نظر مارکس تنها یک نظریه بود اما قرآن از آنجا که یک کتاب الهی است و پاسخگوی نیاز بشری است حامل دارد و حامل آن هم پیامبران و ائمه هدی می‌باشند. قرآن تا امام یازدهم به طور کامل تحقق یافته و پس از آن هم تحقق کاملش در ظهور امام زمان(ع) است و اساس اعتقاد ما به امام زمان(ع) نیز در اعتقاد به همین محکم قرآنی است که نمی‌توانیم قرآن را بدون حامل و تحققش تصور نماییم. اگر از قرآن به امام زمان(ع) نرسیم، بی‌تردید درک ما از قرآن نواقصی دارد. نیازی که انسان به رهبران تزکیه شده و صالح دارد، تحقق همان نیاز او به امام زمان(ع) است.

آ با توجه به بیان مرحوم طالقانی آیا ممکن است راسخان هم دچار انحراف و نوسان شوند و در قلبشان تجری پدید آید؟(۴)

£ مرحوم طالقانی بر چند نکته تأکید کرده‌اند: نخست؛ دعای راسخان در علم «ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه انک انت الوهاب» را پس از بیان «أمنّا به کُلّ من عند ربنا» و تأویل تمام آیات به خالق و پروردگارشان بیان نموده‌اند. دوم، امکان حدوث زیغ در قلوب راسخان نیز وجود دارد و به همین دلیل آنان دست به دعا برداشته و از مقام ربوبی تقاضای هدایت مستمر می‌کنند. سوم، دعای راسخان برای این که قلبشان بعد از هدایت، زیغ‌گونه نشود، دربرگیرنده نیاز آنان برای تأویل مکتبی نیز هست که در قسمت قبلی آیه آمده است، کج‌دلی (قلب زیغی) در روش

شناخت تأثیر داشته و تأویل زیغی را به دنبال دارد و قلب هدایت یافته نیز در روش شناخت اثر داشته و تأویل مکتبی را دربر خواهد داشت. چنان که مرحوم طالقانی نیز در تعریف «لب» و «الباب» بر این تأثیر صحه گذاشته‌اند. (۵)

ا اگر ممکن است در اینجا از ویژگی‌های راسخان یک جمع‌بندی داشته باشیم.

£ اگر به آیات ۷ و ۸ و ۹ سورة آل عمران توجه کنیم، درمی‌یابیم که در این آیات دو وجه موجود است:

۱- وجه متدلوزی که همان مبنا گرفتن خداست.

۲- وجه دعامندی که به نظر می‌رسد تکیه اصلی نیز روی این موضوع است، چرا که انسان دعامند قادر به شکستن حدها و موانع وجودی و ذهنی خویش و نزدیکی بیشتر به خدا و درک قانونمندی پدیده‌هاست. هر زمان تصور کنیم که با به کار بستن متد و ارائه فرمول از خدا بی‌نیاز شده و دیگر نیازی به هدایت مستمر الهی نداریم، همان‌جا آغاز سیر افولی ماست. باید توجه داشت که آیه نیز به معنای نشانه است و راه صحیح شناخت آیات نیز توجه به خدای خالق و پرورش دهنده آنهاست.

ویژگی راسخان در علم نیز همین نیاز دائمی به خداست. به این ترتیب که نمی‌توانند از خدا جدا شوند و به بیان مرحوم طالقانی: «از زیغ قلوب اندیشناک بوده (ربنا لا تُزغ قلوبنا) و چشم به رحمت خاص پروردگار (وهب لنا من لدنک رحمه) دارند» این است که دست به دعا برمی‌دارند و این نیاز دائمی به خدا را در ادعیه همه انبیا و امامان نیز می‌توان مشاهده نمود.

ا مکانیزم تأویل راسخان در علم، با توجه به ویژگی‌های آنها چگونه است؟ (۶)

£ در اینجا آیت الله طالقانی دو مرحله را مطرح کرده‌اند. یکی مرحله تنزیل که همان نزول وحی از جانب خداست و دیگری مرحله تأویل و صعودی که از جانب راسخان به سوی خداوند است. به نظر می‌رسد با دقت در آیه هفتم سوره آل عمران، بتوان دریافت که در این آیه نیز این دو مرحله بیان شده است. آیه با «هوآلذی أنزل علیک الکتاب» آغاز شده که نشان‌دهنده سیر نزولی کتاب است و بعد از بیان آیات محکم و متشابه و تأویل من عندی زیغیون و انحصار علم خدا برای تأویل، به بیان منطق و روش راسخان که همان «امنا به کل من عند ربنا» بوده، رسیده است. بیان راسخان، نحوه تأویل آنان را از کتاب روشن می‌سازد. همان‌طور که در مبحث راسخان و ایمان علمی و شهودی گفته شد، بیان راسخان نشان‌دهنده یک نقطه عطف و آغاز سیر صعودی آنان همراه با توبه و انابه به سوی خداست. اساساً شرط نزول وحی نیازمندی و دعامندی پیامبران بوده است. پیامبران زمانی که به اوج نیاز و دعامندی می‌رسیدند، بر آنان وحی نازل می‌شده است و اگر دعا و طلب آنان نبود، وحی هم برایشان نازل نمی‌شد.

پس می‌توانیم بگوییم قرآن سراسر دعاست. مرحوم امام خمینی(ره) در تفسیر سوره حمد بدین مضمون می‌گویند: "ادعیه لسان قرآن هستند، ادعیه شارح قرآن هستند، راجع به مسائلی که دیگران دستشان به آنها نمی‌رسد." ایشان در یکی از سخنرانی‌هایشان، ادعیه را به "قرآن صاعد" تعبیر کردند و گفتند معارف زیادی در ادعیه هست.

بنابراین می‌توان گفت قرآن دو وجه دارد: یک وجه نزولی که از جانب خداست و یک وجه صعودی که از جانب انسان است. قرآن مکتوب و نازل، ظاهر قرآن است و آنجا که ایمان اولیه و فطری بشر تبدیل به ایمان تفصیلی، علمی و شهودی می‌شود و می‌گوید: «أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» و همه چیز را به خدا تأویل می‌دهد، "قرآن صاعد" بوده و عمق و بطن و غایت قرآن نازل است. جوهر متدلوزی مکتبی نیز همین توجه روشمند انسان به خدا و دعامندی او می‌باشد. اما نه آن دعای خرافی که منجر به سلب مسئولیت انسان در مقابل اعمالش و جامعه می‌شود، بلکه دعایی که عین طلب و ناشی از نیاز انسان به حرکت و تعالی به سوی خدا بوده و منشأ علم و عمل می‌شود. مثل دعای حضرت موسی در کوه طور (۷) می‌بینیم که حضرت موسی در این دعا، خط مشی نجات قوم بنی اسرائیل و مبارزه با فرعون را از موضع انجام امر الهی طلب می‌کند و از خدا می‌خواهد که برادرش هارون را وزیر او قرار دهد. یعنی سازماندهی و خط مشی‌اش را از دل رابطه با خدا و مبنا گرفتن رضای او استخراج می‌نماید.

بنابراین نیازمندیم به متدلوزی‌ای دست یابیم که خدا و تزکیه هم در آن حضور داشته باشد و این توجه را به نوبه خود ناشی از رحمت خدا بدانیم و به نظر می‌رسد اگر امامت و رهبری توحیدی را در متدلوزی منظور کنیم، می‌توانیم تزکیه را هم در آن داخل کنیم و این همان پشتوانه قرآنی و محتوای حدیث ثقلین است که قرآن از امامت جدا نیست. یکی از «دور»هایی که در جامعه ما وجود دارد و ذهن همه ما را به خود مشغول داشته، این پرسش است که: «آیا دین برای انسان است یا انسان برای دین؟» در بیان‌های فوق معلوم شد که انسان پرسش‌گر، جست‌وجوگر و دعامند در اوج پرسش‌گری به قرآن صاعد تبدیل می‌شود و خداوند از طریق وحی، دین و قرآن را بر او نازل می‌کند و شاید این بتواند ما را به برون رفتی از این دور رهنمون کند. (۸)

همچنین در رابطه با تأویل راسخان مرحوم طالقانی تأکید می‌نماید تأویل را جز خدا نمی‌داند، ولی در رابطه با تأویل مکتبی راسخان و اولوالالباب می‌گویند: «از این شب متشابهات و اضلال تا آن روز میعاد، تأویلات در حد رسوخ در علم و نفوذ در اعماق و بطون است.» پس ملاحظه می‌کنیم راسخان در علم با ایمان به خدا و تکیه بر نهضت‌های انبیا و اصل هدفداری و سمت‌داری پدیده‌ها و ایمان به قیامت یا روز بازپسین که تجلی آن حرکت، متضمن مقصود است، از تأویل مکتبی بی‌بهره نخواهند ماند.

به نظر می‌رسد مصداق وهاب بودن خداوند در این باشد که در روز قیامت همه به شناخت کامل می‌رسند. مؤمنان در این دنیا هم امکان نائل شدن به شناخت کامل را داشتند، ولی روز قیامت روزی است که حتی کافران هم به معرفت و شناخت کامل می‌رسند و این از الطاف خداوندی است.

پی‌نوشت‌ها:

۱- «راسخون در علم در حد وصف رسوخشان، احاطه علمی به تأویلات دارند و چون در یک شعاع مستقیم رسوخ می‌یابند نه از زوایای محدود و مختلف، اختلافی ندارند» «انَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ مِنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ» (حدیث) همچنان‌که همه پیغمبران، با اختلاف زمان و محیط، از جهان و عالم و مبدأ و معاد و اصول حیاتی، یک دید و یک دعوت داشتند. (پرتوی از قرآن، جلد سوم، صفحه ۲۸)

۲- «این دعا و التماس خاضعانه، بیان پیوستگی راسخان در علم است به مقام ربوبی و آگاهی و هشیاری و نگرانی‌شان به جواذب مخالف و جنبش‌های درونی تا مبدا انحراف، نوسان و تجری در قلبشان پدید آید و به پیروی از متشابهات و فتنه و تأویل‌جویی کشیده شوند: «وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» و هم احساس کامل به نیازمندی و جذبشان را به مقام ربوبی می‌نمایاند.» (پرتوی از قرآن، صفحه ۳۰)

«بشر محجوب به حواس و آلودگی‌ها، آن را (قرآن) لمس نمی‌کند. «انه لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ. فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ. لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». (همان، صفحه ۱۹)
«جز اندیشه قلوب پاک از زیغ و آلودگی نمی‌تواند با آن تماس گیرد.» (همان، صفحه ۲۹)

۳- مرحوم طالقانی در صفحه ۲۹ پرتوی از قرآن پس از تعریف تذکر، (تذکر، آگاهی حاصل از تنبیه و تذکیر و یا برخورد با مسائل متشابه و متضاد) در تعریف الباب می‌نویسند: «الباب جمع لب : مغز اندیشمند و مایه‌دار و نمودار تکاملی آدمی است.»

۴- «ربنا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (آل عمران: ۸) «این دعا و التماس خاضعانه، بیان پیوستگی راسخان در علم است به مقام ربوبی و آگاهی و هشیاری و نگرانی‌شان به جواذب مخالف و جنبش‌های درونی تا مبدا انحراف و نوسان و تجری در قلبشان پدید آید و به پیروی از متشابهات و فتنه و تأویل‌جویی کشیده شوند. (پرتوی از قرآن، جلد سوم، صفحه ۳۰)

۵- «... بیش از مغز، انگیزه‌ها و طلب‌هایی است که از درون می‌جوشد و می‌خواهد و می‌جوید و دوست می‌دارد و عشق می‌ورزد و نفرت دارد و پیش می‌راند و می‌هراسد و چون در سراسر وجود انسان و در حرکات قلب و نبض و با جریان خون است، نام و نشانی از مبدأ و منشأ آن جز قلب نمی‌توان یافت. همان چیز است که مغز و اعصاب حسی و تحریکی را زیر نفوذ می‌گیرد و برای خواسته‌هایش به دیدن و شنیدن و لمس و تخیل و تفکر و حرکت وامی‌دارد. اگر قلب مستقیم و در طریق حق و خیر و کمال بود، همه ادراکات و دستگاه‌ها را بدون سو پیش می‌برد و اگر متمایل به اباطیل و

هواها (زایغ) بود، همه را بدان جهت می‌دارد و مغز را در دیوار اوهام و شهوات، تهی و پوک می‌کند و بیماری‌های میراثی و عصبی هم در بی‌مغزی و آفت‌زدگی موثر است.» (همان، صفحه ۲۹)

۶- «پس تأویل در خط برگشت تنزیل و در ابعاد طولی و اعماق و بطون کتاب است.» (همان، صفحه ۳۳)

۷- «اذهب الی فرعون انه طغی، قال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیراً من اهلی هارون اخی اشدد به ازری و اشکره فی امری کی نسبحک کثیراً و نذکرک کثیراً انک کنت بنا بصیراً.» (طه: ۲۴-۳۵)

۸- آیه ۹ سورة آل عمران «ربنا انک جامع الناس لیوم لاریب فیہ ان الله لا یخلف المیعاد» [پروردگارا! همان تویی گردآورنده مردم برای روزی که نیست ریبی در آن، همانا خدا خلاف نکند وعده را] می‌نویسند: «این مناجات عمق ایمان و بعد دید راسخین را تا مسیر نهایی می‌نمایاند. صفت ثبوتی «جامع» به جای فعل حدوثی «تجمع» کشندگی و پیشبری را، لیوم به جای «فی یوم» مالکیت و تصرف و غایت را می‌رساند، لاریب فیه از نظر دید ایمانی و رسوخ علمی و یقینی راسخان است هم در ابعاد نزولی که به همه ابعاد تا حواس و مشاعر و اذهان نازل و مختلف نزول یافته «کلّ من عنده ربنا» و هم در تحولات و تکاملات ذهنی و عقلی مردم. «انک جامع الناس» که از متشابهات و اظلال حروف و کلمات و تمثیل‌ها و محدوده آنها می‌گذرند و حدود را از میان برمی‌دارد و روز به روز او را به ظهور حقایق عریان می‌رساند، «لیوم لاریب فیه» که در آن هرچه هست و آنچه هست بی‌شبهه متشابهات و ربیب، آشکارا رخ می‌نماید. صفت ربوبی «جامع الناس» شعاعی از اسم کامل و جامع (الله) است با همه تجلیات و برخوردها و تضاد در نمودها. عدول از خطاب و اسم رب: ربنا، به اسم جامع «الله» گویا ناظر به همین است.» (پرتوی از قرآن، جلد ۳، صفحه ۳۱)